

هفت فاقه از سبب مرض تپ بود - دا حوضه فیل در بستر بیماری افتاده بود - ناگه طلب طعام نمود - خیرخواهان حضور هر چند تفحص کردند چیزی از وجه خوردنی نیافتند از گرسنگی دلش ضعف کرد، بدرگه ذوالجلال بنالید، فی الفور شخصی از غیب پیدا شد کشتی چوبین که در کمر درویشان می باشد پر از طعام قلیه و برنج گرم آورده بدست فیلبان داد و بخورند که خان نجور موجب شفا است - ایشان برغبت تمام خورد مابقی را بمصاحبان خود داده که جمعی کثیر سیر شدند و خان مومی الیه فوراً شفا یافت - هر چند تفحص کردند آن عزیز را نیافتند - محقق شد که رجال الغیب به امر حق تعالی به امداد خان مشار الیه رسیده - و ازین قسم مناقب آن ظهور محمدی بسیار است که تحریر آن طول کلام است - در سال هزار و سی و هفت هجری طائر روح پر فتوح او به اعلیٰ علین پرواز نمود - در قصبه اشتی برار آسوده اند - در آنجا باغ عالی و مسجد رفیع و مقبره موزون ولد ارشد اکرم ایشان میان احمد خان نیازی بنا نموده - از آن تاریخ تا حال که مدت بیست و سه سال است کار عمارت جاری است و زیارت گاه خلایق است - ارباب حاجت اکثری را دیده شد که بهر ادات خاطر خود رسیده اند رحمة الله علیه - "بمرد اولیا محمد خان، گوی خوبی ازین میدان برده" ۱۰۳۷ تاریخ آن مغفرت پناه است -

باز بهادر افغان

بعد از فوت شیر خان و سلیم خان مور مشار الیه در حکومت مالوا اسم سلطنت بر خود رانده خطبه و سکه بنام خود کرد و در سال ششم جلوس حضرت عرش آشیانی موافق سنه ثمان و ستین و تسعمائنه حضرت خلیفه الہی ادم خان را به سارنگپور و فتح ولایت مالوا کہ در زمان شیر خان مور ولایت مذکور بہ شجاعت خان کہ از خاصہ خیلان او بود تعلق داشت و بعد از وفات او بہ پسرش باز بہادر مذکور قرار گرفته بود، فرستادند۔ و نیز محمد خان و صادق محمد خان و قبا خان کنک و عبداللہ خان اوزبک و شاہ محمد قندھاری و دیگر امرا بہ جانب مالوا بہ کومکی او تعیین شدند۔ چون بہ دہ کروہ سارنگپور رسیدند باز بہادر از خواب غفلت بیدار شدہ۔ در دو کروہ سارنگ پور آمدہ و قلعہ ساختہ نشست۔ و این باز بہادر در فن سرود و اقسام نغمہ ہندی بے نظیر وقت بود و اکثر اوقات او بہ صحبت لولی^۱ و ہاتر بازی و لعب و ملاحی میگزشت۔ چون لشکر بادشاہی بگرد قلعہ او رسیدہ او نیز ترتیب افواج خود نمودہ بچنگ شتافت۔ امرای افغانان کہ ازو آزرده بودند بے آنکہ جنگ نمایند راہ فرار پیش گرفتند۔ باز بہادر ہم تاب مقاومت نیاوردہ گریختہ بدر رفت و روپ متی نام حرم او کہ بنام او شعر ہندی میگفت، خواجہ سرای باز بہادر بموجب اشارہ او چند زخمی بہ او انداخت

¹ لولیان In MS B

که زنده اسیر نگردد - تمامی اموال و خدم و حرم او بدست ادهم خان افتاد - باوجودی که روپ متی زخمی بود ادهم خان به آرزوی تمام او را در خلوت طلب نموده - او فی الفور زهر خورده مرد - ادهم خان حقیقت فتح را معروض درگاه عرش آشیانی کرده اموال و لولیان و یاتران و تمامی حرم‌های باز بهادر را پیش خود نگه داشته فیلان چند را همراه صادق محمد خان بدرگه معلی فرستاده - اینمعنی در خاطر اشرف گران آمده به مقتضای وقت خود عزیمت مالوا نمودند و در سارنگپور رسیده در خانه ادهم خان فرود آمدند - ادهم خان هرچه از نقود و اجناس و غنایم و غیره بدست آورده بود مع شی زاید پیشکش حضرت شاهنشاهی کرده عزت یافت - ملک مالوه به تردد و تلاش بدست اولیای دولت قاهره افتاد - و باز بهادر نزد رانی درگاوتی رفته چندگاه ماند و باز بدرگه خلائق پناه حاضر گشت و بمنصب سه هزاری ذات و سوار رسیده معزز و محترم ماند - اشعار دلفریب او به زبان هندی در هند شهرتی دارد² و حقیقت تمشقی او با روپ متی مشهور عالمیان است - هر دو مابین تالاب اوجین که در بلندی افتاده بود اسوده اند -

محب علی خان

پسر میر خلیفه و کیل السطنت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بودند - به فضایل و کمالات صوری و معنوی آراستگی داشت و

1 In MS. B نمود

2 In MS. B در هند دارد

بمنصب چارهزاری رسیده بجهت تسخیر قلعه بهکر و ولایت منده
 رفته - مجملًا حقیقت تسخیر قلعه بهکر را ایراد می نماید که در وقایع
 سال شانزدهم الهی موافق سنه ثمان و سبعین و تسعمایته که حضرت
 شاهنشاهی بهدارالسلطنت لاهور تشریف آوردند - چون مادر ناهید بیگم
 منکوحه محب علیخان پسر میر خلیفه زن مرزا عیسی خان ترخان تته
 بود، مرزا عیسی وفات یافت - ناهید بیگم برخصت خلیفه الهی
 بدیدن مادر و آوردن دختر مرزا عیسی یکسال پیش ازین به سند رفته
 بود - محمد باقی ترخان که پسر مرزا عیسی باشد درین وقت قایم مقام
 پدر شد - صحبت او با ناهید بیگم برنیامد - او رنجیده بدرگه رسید -
 حقیقت ظلم و ستم محمد باقی ترخان و بی ادبی که نسبت به بندهای
 درگه نموده بود بعرض^۱ رسانیده گفت که اگر محب علیخان
 پسر میر خلیفه را که شوهر اوست فی الجمله رعایت نموده رخصت
 فرمایند فتح تته به سهولیت دست خواهد داد - چون ناهید بیگم
 در وقت آمدن از تته در بهکر به سلطان محمود بهکری که از
 نوکران مرزا شاه حسین ارغون و کوکه او بود و بعد از مرزا شاه
 حسین بهکر در تصرف او بود ملاقات نمود سلطان محمود صلای
 سمرقندیانه زده گفت که اگر محب علی خان به تسخیر تته بیاید
 کومک دیگر حاجت نیست من همراه او شده این مهم را به انجام
 میرسانم - ازینجهت ناهید بیگم در رفتن منده بجد تر شده - چون
 حضرت خلیفه الهی محب علی خان را که از مدت ترک سپاه

^۱ بعرض مقدس In MS. B

گری کرده علم و تقاره لطف فرموده ، مبلغ پنجاه لک تنکه از سرکار
ملتان جهت مدد خرج و جاگیر او دادند و مجاهد خان نبیره
دختری محب علیخان را که جوان مردانه شجاع بود همراه
ساخته به سعید خان که حاکم ملتان بود فرمان صادر شد
که کومکی محب علیخان باشد - محب علیخان به جاگیر
ملتان رسیده ، در مقام اجتماع مردم شد - قریب چهار صد سوار
باو جمع گشتند و به اعتماد سلطان محمود متوجه بهکر شده
مکاتبات به او نوشت - و سلطان محمود در آمدن لشکر بادشاهی
را در ولایت خود تجویز نکرده سخنانی که در وقت رفتن
ناهید بیگم گفته وعدها داده بود افسانه انگاشته پیغام کرد که
ازین راه نمی گزارم - اگر براه جیسل میر متوجه تته شوند لشکر خود
را بکومکی شما میفریسم - محب علیخان و مجاهد خان نبیره او
توکل کرده متوجه بهکر شدند - سلطان محمود تمام لشکر خود
بر سر راه ایشان به قصبه ماتپلیه از توابع بهکر بسرداری رای
پد قانون گو فرستاد و مردم او جنگ کرده شکست یافته
در قلعه ماتپله متحصن شدند - مدت شش ماه قلعه ماتپله
را محب علیخان و مجاهد خان محاصره کرده به صلح گرفتند -
درینوقت مبارک خان نام غلام سلطان محمود که وکیل
او بود از سلطان محمود بواسطه بی توجهی رنجیده پیش
محب علیخان آمد - محب علیخان او را مقید و مغلول ساخته اسپان

و شتران و اسباب که همراه او بود همه را متصرف شده قوت گرفته ، آمده ، قلعه بهکر را محاصره کرد . سلطان محمود تمامی لشکر خود را که دو هزار سوار و پیاده تیرانداز و توپچی بود از قلعه درون به قلمه برون فرستاد که جنگ کنند . این جماعه جنگ کرده شکست یافته به قلعه در آمدند . تا مدت سه سال سلطان محمود گاه هر روز گاه بعد دو سه روز کشتی‌ها و عراب‌های خود آراسته به جنگ می فرستاد . دو سه مرتبه تمام لشکر خود را صف جنگ نموده هزیمت می خورد . محب علیخان و مجاهد خان غالب آمده ظفر می یافتند . چون سلطان محمود خلق کثیر در قلعه در آورده بود از کثرت و اژدحام مردم عفونت و بیماری در میان خلق پیدا شده و مرگ افتاده هر روز جمعی کثیر می مردند . درین ضمن سلطان محمود بیمار شد . محب علی خان رقعہ نوشت که سبب جنگ ما و شما امور دنیوی است ، ان فی ما بین قایم است . طبیعی حاذق همراه است اگر بگویند بجهت معالجه او را نزد شما فرستم . او در ظهر همان رقعہ جواب این بیت خواجه حافظ را نوشت که -

در دم نهفته به ز طبیبان مدعی
باشد که از خزانه غیبش دوا کنند

تا در سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه سلطان محمود نیز وفات یافت . وکلای سلطان محمود خان بهکری عرضداشت بدرگاه آسمان جاه فرستادند که سلطان محمود از عالم رحلت کرد و ما را بر محب علی

خان و مجاهد خان اعتمادی نیست - اگر از درگاه کسی دیگر را فرستند قلعه را حواله او می نمائیم - حضرت خلیفه الہی میرگیسو بکاول بیکی را کہ گیسو خان خطاب داشت بجهت حراست قلعه بہکر فرستادند و بہکر بتصرف اولیای دولت درآمد - محب علی خان برگشته بدرگاہ آمدند - دختر سلطان محمود باسم بہکری بیگم داخل حرم محترم حضرت خلیفه الہی گشت - والد مسود این اوراق شیخ معروف نقل میکند کہ درین قلعه بندی داخل بودیم - نان بجان یافت نبود حتی مردم سگ و گربه و موش و زاغ را خوردند - حق تعالی جملہ مسلمان را ازین قسم بلیہ نجات بخشد و اللہم عافنا -

مرزا یوسف خان رضوی^۱

از سادات صحیح النسب مشہدی است^۲ در خدمت حضرت عرش آشیانی ترقی کرد و بہرتبہ پنجمزاری رسید و در جنگ خان زمان و بہادر خان سردار لشکر بود - کشمیر درجا گیر داشت - یادگار مرزا برادرزادہ او از قبل ایشان حاکم کشمیر بود و در آنجا بغی ورزیدہ جمع مردم کثیر ازچکان وغیرہ را از خود ساخت و خطبہ و سکہ بنام خود کرد - مرزا لشکری ولد سید یوسف خان از داعیہ او واقف شدہ عیال و اطفال پدر را گرفتہ از کشمیر برآمدہ با لاهور رسید - و اینمعنی سبب حفظ ناموس سید یوسف خان گشت - والا نہ منصوب^۳ بہ رفاقت

1 In MS. B سید یوسف خان رضوی مشہدی 2 In MS. B مشہد است

3 In both MSS. منصوب. It would be clear if this had been مسنوب .

یادگار کرده بودند۔ شمع از بغی یادگار بجهت شادابی سخن
بقلم می آورد کہ چون او باغواي قوم چکان خیال باطل بہم رسانده
مجلس عالی ترتیب داده بر تخت سلطنت نشست۔ فرانس کہ پنکھ
میگرد فی الفور این بیت را خوانده کہ :

تکیہ برجائے بزرگان نتوان زد بہ گداز

مگر اسباب بزرگی ہمہ آمادہ کنی

یادگار را حیرت افزود و ازو پرسید کہ چہ چیزے خواندنی؟ گفت نے
گفت این بیت از کجا یاد داری؟ گفت معلوم نیست۔ چون حقیقت بغی
یادگار بہ حضرت شہنشاہی رسید قاضی علی کہ منصب دیوان کشمیر
داشت و حسن بیگ شیخ عمری کہ تحصیلدار خرچ کشمیر بود
با جمعیت خود با یادگار جنگ کردہ۔ بحسب تقدیر قاضی علی
بہ قتل رسید و حسن بیگ ہزیمت را غنیمت دانستہ نیم جانی
از کوہ ہائے کشمیر سر برآوردہ^۱ تا راجوری رسید۔ حضرت خلیفہ
الہی شیخ فرید بخششی و شیخ عبدالرحیم لکھنوی^۲ و میر مراد و
خواجہ فتح اللہ بخششی احدیان، باہفصد احدی و شیخ کبیر و پسران
شیخ ابراہیم و نصیب خان ترکمان و رحمت خان پسر ابو زید
و جماعتہ اویماق بدخشان کہ یکہزار سوار بودند تعین فرمودند۔
و خود بدولت از آب چناب عبور فرمودہ بہ شکار مشغول بودند۔
از غرایب اسور انکہ ہماں روز کہ حضرت بہ ارادہ میر کشمیر

۱ In MS. B برآوردہ

۲ In MS. B لکھنو

از آب چناب عبور فرمودند بر زبان الہام بیان^۱ این بیت فرمودند -
 کلاه خسروی و تاج شاہی
 بہر کل کے رسد حاشا و کلا

چون یادگار کل بود ازو این چنین امرے صادر شد - ہمانا باطن
 حضرت از احوال او خبر داد - و از عجائبات آنکہ ہمانروز کہ خبر
 بغی او بہ حضرت خلیفہ الہی رسید فرمودند کہ انشا اللہ تعالیٰ معاملہ
 یادگار بہ چہل روز نخواہد کشید - اتفاقاً روز چہلم او بہ قتل
 رسید و باز کشمیر بجاگیر سید یوسف خان مقرر شد و بعد از
 تغیر کشمیر در دیار دکن گذرانیدہ - اکثر پیادہ افغان روہلہ نوکر
 داشت - ماہیانہ ماہ بہ ماہ سپاہ میداد - اگر اضافہ میکرد یکماہ
 و نیم ماہ - سی گفت کہ وجہ ماہیانہ را در سال سراسری میکردند
 تا ہر چہ ماہ بہ ماہ مقرر شد - و در دیار دکن جان بجان افریں
 سپرد - اگرچہ سلطان پور بطریق وطن داشت اما نعش او را بہ
 مشہد بردند -

قلیچ محمد خان

از امرای کبار حضرت عرش آشیانی بودہ - وطن ایشان از نواہی
 کابل است - و در عہد دولت آنحضرت ترقی بسیار کرد و در زمان دولت
 حضرت جہانگیری نیز بہ قرب و حالت و عزت ممتاز بود - سال ہائی
 دراز صاحب صوبہ لاہور بود - تا یک پاس^۲ بدرس علم فقہ و تفسیر
 و حدیث در مدرسہ قیام داشت - خلائیق از سبب تحصیل علم

1 In MS. B الہام شان

2 In MS. B یک پاس روز

و روشناس شدن به آن بزرگ و به امید حاجت رسیدن بسیار
 کسان هجوم بخواندن آوردند - در مذهب اهل سنت تعصب
 بسیار داشت - و در زهد و ریاضت و تقوی میکوشید و صاحب
 قبیلہ بود - اکثر بمرتبه امرای رسیدند - و در باب صاحب دکن که
 شاهزاده عالمیان سلطان پرویز نموده بود قصیده انشا کرده که مشهور
 آفاق است - در سال سنه ۱ از لاهور در عرض شش روز بموجب طلب
 حضرت خلیفه الہی در اکبر آباد رسید - در آنوقت اوج و عروج
 خواجہ ابوالحسن تربتی دیوان بود - ابتدا تنزل خواجہ بدین تقریب
 شدہ کہ دامن جامہ حضرت شاہنشاہی از دوسرے صاف میشد
 خواجہ ابوالحسن از روی کفایت عرض کرد کہ از دوسریصاف
 دامن جامہ کردن پر اصراف است - دامن بنده از یک سریصاف چه
 قدر کلان است - قلیچ محمد خان پداہتاً جواب داد کہ خواجہ
 زیر دامن تو چند کل کور اند و در زیر دامن حضرت خلیفہ الہی
 تمام عالم است - دامن دولت ایشان کشاد باید این سهل کفایت
 است - حضرت را این سخن خوش آمد -

در سنہ الف ہجری جوئتور جاگیر ایشان بود -
 محمد سعید پسر میرم قلیچ برادر زادہ ایشان شہسادی
 سی صد سوار^۲ منصب داشت و در ریاضت و سخاوت و حق گوی
 مشہور آفاق بود - راقم این اوراق شیخ فرید بہکری
 دیوان پیر بود - نواب صف شکن خان ولد سید یوسف خان رضوی

1 The author seems to have forgotten to write the date.

2 In MS. B میصدی شست سوار

تہانہ داری آنجا داشت - نقلے عجیب و غریب نمود - قلیچ محمد خان خواست کہ در جونپور عمارتے عالی بنا نماید - در وقت کندن بنیاد عمیق کلاہ گنبد گجکاری ظاہر شد - آنرا بہ قلیچ خان ظاہر کردند - مشارالیه مردم حشری جمع ساخته مدت ده روز در آنجا با اکاہر و اشراف جونپور از صبح تا شام گذرانیدہ تا آنکہ آن گنبد درست نمایان شد - زمین کہ گرد و پیش او بالیدہ بود جدا کردند - دروازہ آہنی بزرگ با قفل آہنی کلان بوزن یک منی نمایان شد - قلیچ محمد خان آن قفل را شکستہ با جمیع اعیان آن ملک درون گنبد در آمد - شخصے دید بلند بالا جال ریش گندم گون مستقبل قبلہ بہ مثل آسن جوکیان زدہ نشستہ و مستغرق است و از صدای فتح الباب و هجوم و غل و شور و غوغای مردم چنانچہ کسے از خواب بیدار میشود سر را برداشتہ بزبان ہندوی پرسید کہ اوتار راجہ رامچندر شد؟ گفتند شد - گفت سیتارا کہ راون گرفتہ بود بہ لنکا بردہ بود بدست رامچندر افتاد؟ گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متہرا واقع شد؟ گفتند چہار ہزار سال است کہ آمد و گذشت - گفت ظہور حضرت محمد مصطفیٰ صلے اللہ و علیہ وآلہ و سلم خاتم النبیین در عرب شد؟ گفتند ہزار سال گذشت - کہ آنحضرت از عالم رحلت کردہ - جمیع ادیان باطل منسوخ ساختہ رواج دین مطہر نبوی دادہ - گفت آب گنگ جاری است؟ گفتند آبرو بخش عالم است - گفت مرآبر اورید - قلیچ محمد خان ہفت خرگاہ متصل یکدیگر از دروازہ

۱ - ظاہر کردہ نمودند In MS. B

آن گنبد نصب کرده، هر روز نقل مکان میکرد - تا روز هشتم بیرون آمده بدین متین نبوی به نماز قیام می نمود - مدت ششماه زیست - تکلم با کسی نکرد و به نماز و طاعت مشغول می بود - خواب و خورش در رنگ مردم دیگر نمود - بعد از ششماه از عالم رحلت کرد - تکفین و تجهیز او کرده بخاکش سپردند - مرزا محمد سعید میگوید که وقوع این امر حضور من شده و این واقعه دور از دلایل عقلی است - اولاً انسان خاکی است که سرشت آن از آب و گل است و از حضرت آدم صلی صلوات الله علیه و سلامه تا سنه الف و ستین^۱ هجری مدت هشت هزار سال شده و این شخص که در گنبد ظاهر شد موافق اعتقاد هنود پیش از اوتار راجه رامچندر که مدت چهل لک شده بود و در آن وقت ظهور قوم اجنه بودند آتشی و این مرد خاکی نهاد و چهل لک سال زندگانی دراز یافت و در خانه تنگ و تاریک زبر زمین در گنبد مقفل بر خوردن نان و آب تنها گذرانیده - در صنعت الهی هیچ شکی نیست - هر چند بدلائل عقلی راست نیست اما قول مرزا محمد سعید را کذب انکاشتن گناه کبیر است که آن قسم مرد بزرگ^۲ برای چه کذب گوید و فاسق و محروم شود - يفعل الله مایشاً و یحکم ما یرید - مشار الیه را مجتهد مذهب وقت^۳ میگفتند - در رسوخ دین متین نبوی و رواج سنن سید المرسلین کمال جد و جهد داشت -

آن قسم بزرگ In MS. B تا سنه الف و شست In MS. B 1

مجتهد وقت In MS. B 3

صادق محمد خان

در بدایت حال نوکر پیرام خان بود بخدمت رکابداری منسوب بود - و در نوکری او رشده کرده منصب پنجمزاری یافت و بعد از فوت پیرام خان بمرتبہ امارت رسید - اتالیقی شاهزاده شاه مراد گشته به صوبداری دکن آمده به خان خانان به ظاهر یار و به باطن مار بود - پسران بسیار قابل یادگارے گذاشته بود - از آن جمله مرزا زاہد بغایت جوان سنجیده آراسته بود و صادق محمد خان دھولپوری^۱ در بیست گروه آگرہ وطن گرفته سر او عمارت بنا نہادہ دیہات در گرد آن نواحی آباد ساخت و عمارت مقبرہ خود بغایت عالی کردہ چنانچہ تا حال کیان ایشان ما^۲ در انجالی وقایم است و از اولاد ایشان کم کسی در دنیا مانده -

مرزا جانی بیگ ترخان قتلہ صاحب

صاحب تاریخ نظامی می آرد کہ سلسلہ ارغون ترخان در ولایت توران صاحب قبیلہ و نامور و نامدار عالی مقدار بودہ و ہمیشہ کرسی بکرسی بمرتبہ امرای رسیدہ اند - چنانچہ پادشاہ دین پرور حضرت امیر تیمور گورگان صاحب قران این گروه را بعد از وقوع خدمات شایستہ ترخان کردہ یعنی تکلیف نوکری و خدمت^۳ را از آنها برداشته ، مختار کردہ اند - از آن تاریخ قوم ارغون

1 In MS. B صادق خان دھولپور

2 The MS. is worm eaten here.

3 In MS. B خدمت و نوکری

4 In MS. B ممتاز کردہ اند

ملقب به ترخان گردیده - میر ذوالنون از اجداد او بدیار سنده آمده تته را از دست قوم سمه و سومره گرفته حاکم آنجا شد - پس از این مرزا شاه حسین ارغون سرکار سیوستان و سرکار بهکر را به تصرف خود آورد - قلعه کهنه بهکرکه بر بلندی کوهرد در میان دریائے پنجاب واقع بود سر نو قلعه از خشت پخته راست کرده و عمارت عالی نشیمن گاه حکام ساخته که هنوز اساس آن باقی است - و ملتان که در تصرف حسن لنگه بود از آنها به جنگ و زور گرفته - باخانواده حضرت قطب الاقطاب غوث العالم مخدوم شیخ بهاؤالدین ذکریا قدس سره سلوک خوب نکرد - مخدوم شیخ بلال که از قصبه بوبکان توابع سیوستان اکمل اولیا بود از زبان ایشان برآمد که مرزا شاه حسین ظالم است - این سخن گوش زد مرزا شاه حسین شد - بعد از تسخیر ملتان کشتی های سواری ایشان نزدیک بوبکان رسید - مخدوم بلال را جبراً و قهراً در مجلس ایشان حاضر آورده پاره بے ادبی نمودند - مخدوم فرمودند سابق ترا ظالم گفته بودیم حالا اظلم می گوئیم - فی الفور مرزا شاه حسین را مرض حرارت بهمرسید - از تته تا ملتان و از ملتان تا تته همیشه در کشتی نشسته در سفر می بود و محتاج به نسیمک که در میان دریا میوزید بود - مرزا استقلال بسیار بهمرسانیده تمامی سنده را از دست سیمه و سمه و سومره گرفته به جمعیت کثیر بهمرسانده

آخر آمده خان خانان را دید، و به ایشان بدرگاه خلایق پناه
 آمده به منصب پنجهزاری رسیده صوبه تته با سرکار سیوستان
 بجاکیر ایشان مقرر گشت. و مدام در رکاب سعادت حاضر بوده.
 آورده اند در وقتی که خان خانان به تسخیر تته مامور گردید و
 در قصبه دربیله از توابع بهکر رسید میر محمد معصوم خان بهکری
 نامی ایشان را در خدمت مخدوم قاضی عثمان رحمته الله علیه که
 مجتهد وقت و اعلم العلماء و اکمل اولیا بود، برد. خان خانان
 سر خود را برپای مخدوم نهاده ساعتی چند از روی خضوع و خشوع
 افتاده بود. مخدوم برعجز و ضعف او راضی شدند. همان شب
 خان خانان را در واقعه نمودند که حضرت سرور عالم صلی الله
 و علیه و آله و سلم بر مسند تکیه کرد نشسته اند، و هزاران هزار
 آدمی گرد بگرد ایشان حلقه زده استاده. بزرگان سنده که در آن وقت
 حیات بودند و از عرش تا فرش نظر داشتند مثل میان و میان نوح
 و هیه مرزا جانی بیگ را گرفته در خدمت حضرت سرور عالم صلی
 الله و علیه و آله و سلم آوردند که با رسول الله از وجود باجود مرزا
 جانی بیگ اهل سنده قائم اند، خان خانان بر سر او آمده است
 حمایت و رعایت این مرد فرمایند که خان خانان مغلوب شده برگردد.
 و مخدوم عثمان دست خان خانان را گرفته در خدمت سرور عالم
 صلی الله و علیه و آله و سلم آورده عرض میکنند که یا رسول الله ای
 مرد به اعتقاد صادق در مسجد بنده آمده التجا آورده شرم ریش سفید

بنده را نگاه داشته، توجهه فرمایند که خان خانان غالب آید - آن
 مرور زمانه ممتد نگاه بهر دو جانب کرده فرمودند که ملک تته
 بمرزا جانی بیگ بحال خود مقرر باشد، اما بخان خانان جنگ نکند،
 مغلوب خواهد شد، به وسیله خان خانان به ملازمت اکبر بادشاه
 برود - چنانچه مقالید شهر را به دست خان خانان دادند - مخدوم
 نوح و میان وهیه و شیخ بر که همان نصف شب فریاد کرده مرزا
 جانی بیگ را طلب فرمودند و مذکور این واقعه در میان آوردند
 که حالا از دست مایان هیچ کاره بر نمی آید که حکم سرور عالم
 چنین شد - مرزا جانی بیگ ازین درویشان رنجیده گفت که از
 لشکر شبینه درویشان کار نه ساخته شد - بپینند که از لشکر
 روز چه کارها سر انجام می یابد - جمعیت کثیر بهمرسانده از تته
 بر آمده بسرحد سیوستان صد و پنجاه گروه پیشتر آمده مکر،
 محاربات با خان خانان نموده مغلوب گشته، آخر همراه او بدرگاه حاضر
 گردید - و در سنه ۱۰۰۸ هـ که حضرت خلیفه الهی بتسخیر قلعه اسیر
 تشریف آوردند و بهادر آسیری بر جنگ آمده ملازمت حضرت
 نمود از جان و مال و ناموس و عیال و اطفال امان یافت - ظاهرا
 مرزا جانی بیگ گفته باشد که اگر این قسم قلعه من میداشتم
 اگر حضرت خلیفه الهی خود بدولت می آمدند فتح میسر نمی شد -
 این ماجرا بعرض مقدس رسید از نظر حضرت افتاد - دوران چند
 روز درگذشت - مرزا بصفات حسنه آراستگی داشت بسیار درویش

دوست بود 'سخی بود و در تعظیم علما و فضلا و صلحا بسیار
 میکوشید و در شجاعت و کرم یگانه آفاق بود - شعر متین میگفت -
 تخلص حلیمی داشت - چنانچه غزلی از شهرے عظیم دارد که
 قوالان می خوانند - مطلعش این است :

دلت گرمهرباں بودے چه بودے * توانے ناتواں بودے چه بودے
 لب لعل تو آب زندگانی * بکام عاشقان بودے چه بودے

شاه قلی خان محرم

سابق نوکر پیرام خان بود - بعد از فوت پیرام خان داخل امرا
 شد و به منصب پنجهزاری رسید - بسا ترددات شایسته نمود -
 حضرت عرش آشیانی از کمال رفت او را درون محل بردند - او
 در خانه رفته آله رجولیت را بریده بحضرت معلوم ساخت - از آن روز
 مخاطب به محرم گشت - نازنول بطریق ملکیت وطن داشت -
 عمارات عالی و تالاب کلان ساخته - و چون در بیماری دانست که
 جان برنیستم حق سپاه را تمام و کمال داده سه ساله پیشگی هم
 ماهیانه به سپاه داد و خیرات بسیار کرده درگذشت - رحمت الله علیه

سید محمود بارهه

بارهه عبارت است از دوازده موضع که در میان دو آب جون و
 وکنگ قریب هرکنه سنبل واقع اند - مرد قبیلہ دار شجاع

مردانه در تمام سادات بارهه امتیاز بر اقران و امثال خود داشت و بمرتبه پنجهزاری رسید^۱ و نامی به شجاعت و سخاوت بر آورده مشهور آفاق گشت - آورده اند که حضرت عرش آشیانی او را بر سر مدگر پدر لاله بیرسنگه دیو بندیده تعیین کردند - میران ترددات زیاده از حوصله کرده مظفر و منصور گشت - چون در خدمت حضرت عرش آشیانی آمد میران حضور عرض کرد که من چنین و چنان تردد کرده ام^۱ - آصف خان دخل کرد که میران جیو! این فتح به اقبال حضرت شده - میران ساده لوح دانست که اقبال نام امرای بادشاهی خواهد بود - جواب داد که چرا غلط می گوی در آنجا اقبال بادشاهی نبود - من بودم و برادران من تیغ دو دستی زده ایم - حضرت تبسم کرده میران را به نوازشات خسروانه سربلندی بخشیدند - و نیز روزی اجتماع امرای پنجهزاری بود - یکی از آنها از روی استهزا بمیران گفت که نسب نامه سادات بارهه معلوم نیست که کجا منتهی میشود یعنی از روی کنایه حرفی زد که سادات نیستند - میران فی الحال در میان توده آتش که فقیران ملنگ شبها از سرگین میسوزند تا زانو در آمده استاد و گفت اگر سیدم آتش کارگر نیست و اگر سید نیستم می سوزم - دلیل دیگر از حسب و نسب ندارم - قریب یک ساعت میران در آن آتش استاده ماند - بتضرع و زاری میران را از آتش بدر کردند - کفش مخملی در پا داشت - پشم او هم نسوخته بود چه جای اعضا و پارچه ایشان -

۱ In MS. B تردد نموده ام

راجہ بیر بر

کبرای نام داشت - برہمن مفلوک بود اما در دانش و
 فہمیدگی و سخن فہمی امتیاز داشت - در خدمت حضرت عرش
 آشیانی در خوش طبعی مصاحب و ندیم گشت - او را مخاطب
 بہ راجہ بیر بر نمودہ بولایت نگر کوٹ فرستادند - بیر بر بزبان
 ہندی شجاع و بزرگ را گویند - راجہ بامر ای دیگر آنجا رفت ،
 آن ملک را بتصرف اولیای دولت قاہرہ آورد - پنج من طلا از بدھی چند
 پسر راجہ جے چند گرفتہ خطبہ و سکہ بنام حضرت شاہنشاهی
 خواندہ آمدہ و روز بروز قرب و حالت او در ترقی بود - چنانچہ
 مصاحب دانشور راجہ بیر بر بفرمودند و زین خاں کوکہ
 در ولایت سواد بجزور یا طایفہ افغانان کہ از مور و ملخ زیادہ بودند
 در افتادہ بود - حضرت خلیفہ الہی راجہ بیر بر را با سعید خاں
 ککھر و شیخ فیضی و حکیم فتح اللہ شیرازی و تاش بیگ محمد
 صالح و محمد عاقل و جمعے دیگر بکومک و مدد زین خاں
 فرستادند - چون لشکرہای مذکور پیش زین خاں رسیدند دست بہ
 تاخت و تاراج دراز کردہ غنیمت بسیار از افغانہ گرفتند - چون بہ
 کوتل کرا رسیدند شخصے براجہ بیر بر گفت کہ افغانہ امشب
 داعیہ شبخون دارند ، و عرض کوہ تنگی دارد از صہ چہار کروزہ پیش
 نیست - اگر از تنگی عبور شود از دغدغہ شبخون جمعیت خاطر خواہد
 شد - راجہ بیر بر بے آنکہ بزین خاں اتفاق نماید کوچ کردہ ارادہ

۱ In MS. B بہ کوتل کرا کر

گذشتن کوه کوتل کرده و تمام لشکر در عقب او کوچ کرده در آخر آنروز که قریب مغرب بود متوجه تنگی شده - افغانان از اطراف بر بالای کوه رسیده به تیر و سنگ گرفتند و از تنگی راه و تاریک شب خلایق راه را گم کرده در مفاک ها راه هلاک پیش گرفتند و شکست عظیم واقع شد و چشم زخم طرفه رسید - قریب هشت هزار آدم به فنا رفتند و راجه پیربر که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود به قتل رسید - و محمد حسین و راجه دهر دهر خواجه عرب که بخشی آن لشکر بود و ملا شیرین شاعر و جمعی کثیر از اعیان در آن شب هلاک شدند - و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح به محنت بسیار به قلعه بنارس اتک^۱ رسیدند و اینمعنی در خاطر اشرف گران آمد ایشان را از شرف خدمت محروم داشتند - و کنور مانسنگه را در آنجا فرستادند مشار الیه افغانان و جماعته روشنایان را قتل عام نمود - فرمانی که بنام خان خانان مرزا خان در قضیه راجه پیربر صادر شد در عالیان شهرت^۲ عظیم دارد و قرب و حالت او از همان قیاس باید کرد - و در جود و کرم بے همتا بود و در علم موسیقی نهایت دستگاه داشت - جگری و کافی و بشن پد و سینکار و موایه و دوهره او در هندی شهرت^۳ عظیم دارد - آورده اند که شبی حضرت عرش آشیانی از خرگاه برآمده براجه پیربر که چوکی داشت فرمودند که شمع درون خرگاه خاموش شد^۲ - از تاریکی خرگاه خاطر منغض گشت که در تاریکی قبر چه حال خواهد شد - راجه پیربر بداهتاً عرض کرد که هرگاه وجود مبارک حضرت

1 In MS. B اتک بنارس

2 In MS. B مسکین شد

محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و سلم در خاک دفن گردید تنگی و تاریکی گور بالکلیه بر طرف شد و نکات و لطائف و ظرایف که با حضرت خلیفه الهی در میان می آورد و بیک لطیفه بخششی بمردم میکرد مشهور آفاق است -

رضوی خان مشهدی

از سادات صحیح النسب به علو نسب و سمو حسب آراستگی داشت و بمنصب عالی رسیده تعینات دکن گشته و صحبت به خان خانان مرزا خان برار کرده - چنانچه صبیبه خان خانان با میر خلیل پسر ایشان نسبت شده و در پرستش حق و زهد و ریاضت در مذهب ائمه اثنا عشریه بے قرینه بود - و در فروش و ملبوسات آنچه شرط مذهب امامیه است که اگر پائے هنود بدان میرسید همه را از آب میکشید - مجتهد وقت خود بود -

شاه منصور شیرازی

در بیست و هفتم جلوس موافق سنه تسع و ثمانین و تسعمائة بعرض خلیفه الهی رسید که مرزا حکیم از روی عرائض عاصی کابلی و معصوم فرنخودی ترغیب به آمدن هندستان میکند - چنانچه مشار الیه روانه هندستان شد - و شادمان نام کو که مرزا که پیشتر آمده بود با کنور مان سنگه جنگ کرده کشته گشت - سه فرمان مرزا یکی بنام حکیم الملک و یکی بنام خواجه شاه منصور و یکی بنام محمد قاسم خان میر بحر از جزدان

شادمان ظاهر گشت که در جواب عرایض اینها به استمالت و دلاسای تمام نوشته بود - کنور مان سنگه فرامین را بدرگاه فرستاد و آن حضرت آنها را مخفی می داشتند - چون رایات جلال از دهلی گذشت، مرزا محمد حکیم بلاهور آمده در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد - مانسنگه و سعید خان و راجه بهگوانداس در قلعه لاهور متحصن شدند و رایات عالیات به قصبه پانی پت رسید - ملک خونی کابلی که دیوان مرزا حکیم بود و خطاب وزیر خانی داشت از مرزا جدا شده بدرگاه آمده بمنزل شاه منصور فرود آمده او را وسیله ملازمت خود ساخته - بخاطر اشرف چنان رسید که درینوقت که مرزا محمد حکیم به تسخیر هندستان آمده باشد دیوان خود را از خود جدا ساخته فرستادن خالی از تدابیر نیست و از شاه منصور بدگمان هم بودند او را مقید ساخته و فرمان مرزا را باو نمودند - هرچند او سوگند می خورد فایده نمی داد^۱ - و چون رایات اشرف بنواحی شاهاباد رسید ملک علی خطی آورده بنظر اقدس در آورد که قاصدان من از رهگذر^۲ لدھیانه که اهتمام آن بمن تعلق دارد می آمدند چون بسرای سرهند رسیدند پیاده را که پای او ورم داشت در آن سرا دیدند - آن پیاده بایشان گفت که من کس شاه منصورم، این مکاتبات را بایشان رسانید - اتفاقاً عرضداشتی^۳ شاه منصور بمرزا حکیم^۴ نوشته بود - چون مرد نویسنده

1 In MS. B نه داد

2 In MS. B از گذر

3 In MS. B عرضه داشت

4 In MS. B محمد حکیم

صاحب وقوف کفایت شعار معامله دان بود از بس دقت و گرفتاری
او تمام امرا ناخوش شده خطی از زبان او بجانب مرزا محمد حکیم
نوشته بودند و همه اتفاق نموده سعی در قتل او کردند - صباح روز
دیگر او را از خلق کشیدند -

تو نا کرده بر خلق بخشایشی * کجا بینی از دولت آسایشی
اگر بد کنی چشم نیکی مدار * که هرگز نیاید گز انگور بار
"ثانی منصور حلاج" تاریخ است - چون حضرت بکابل تشریف بردند
و مرزا محمد حکیم بخدمت بدخشان رفت و مردم مرزا حکیم در خدمت
حضرت آمدند هر چند از احوال شاه منصور تفحص کردند اصلاً معلوم
نشد و بالاخر ظاهر گشت که کرم الله برادر میان شهباز خان کنبو
دستیاری و کنگاش بعضی امرا خصوصاً راجه تودر مل فرامین را ساخته
بود - و خط تقید شاه منصور هم از او شده بود - حضرت از کشتن
شاه منصور بسیار تاسف می خوردند که خون ناحق کرده -

آصف خان مرزا محمد جعفر

برادر زاده غیاث الدین علی آصف خان پسر مرزا بدیع الزمان بن آفا
مالای مشهور است - در عهد حضرت عرش آشیانی به منصب سه هزار
و خطاب آصف خانی رسیده و در عهد حضرت جنت مکانی به منصب
پنج هزار ذات و سوار رسیده ترقی بسیار کرد - بامر وکالت مامور
گشت - و باز به اتالیقی شاهزاده سلطان پرویز بدکن آمده تمام عمر
بدولت و عزت گذرانید - آورده اند که مرزا جعفر در عنقوان شهاب از

عراق بپند آمده به وسیله عم خویش مرزا غیاث‌الدین علی به سعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی سرفرازی یافت و منصب عالی یافت۔ تعیینات بنگالا نمودند۔ و در شورش بنگالا که معصوم کابلی و قاشالان باغی شده مظفر خان را به قتل رسانیدند۔ مرزا جعفر و خواجه شمس‌الدین به قید مخالفان افتادند۔ آنها هر چند خواستند که این را با خود متفق سازند و رعایت نمایند اینها راضی نشدند^۱۔ به حیل خود اخلاص ساخته بدرگه عرش اشتباه آمدند۔ حضرت عرش آشیانی را این ادا خوش آمده در مقام تربیت در آمدند۔ و در اندک مدت بخطاب آصف خانی و میر بخشی گری ترقی نموده۔ و از علم بهره داشت۔ کتاب خسرو شیرین و لیلی مجنون در مثنوی انشا کرده۔ امروز مستند روزگار است۔ و بعضی اشعار متفرقه او را بجهت شادابی سخن در کتاب^۲ داخل ساختیم و تیز فهمی بحدی داشت که بیک نگاه سطر را میخواند و حرف معقول میزد۔ این چند بیت از واردات اوست :

شهر گنجایش غم‌های دل ما چو نداشت
آفریدند برای دل ما صحرا را

امید مضطربم کرد آن قدر نشست
که آشنای دل خود کنم تسلی را

جعفر ره کوی یار دانست
مشکل که دگر ز پانشیند

1 In MS. B

اصلا راضی

2 In MS. B

درین کتاب

سلاح جنگ در دستش چنان جست
که گوی هم چو شیر از پنجه رست

ز نوشت جام شب در چشم ساقی
اثر از می چو می در شیشه باقی

ز شوق آنچه آن جا دید فرهاد
مرا اینجا قلم از دست افتاد

دو کس را در بیابانی خطرناک
ز پی آبی فتاده بر جگر خاک

چو دست سعی کوتاه شد ز چاره
نفس ها اوفتاد اندر شماره

مسیح بحر و سیاحی بیابان
امانت دار کنج آب حیوان

لبالب کوزه صافی زهر دارد
بنزدیک لب هر یک چو آرد

سوی آن یار دیگر کرد اشارت
چنین نازکے شان: شد به غارت

به بالین گاه شان خضر ایستاده
بعدے ہمہی انصاف داده

ہمرگ از زندگی صد بار خوشتر
خجل از کرده خود به اسکندر

نہاد آئینہ دل در برابر
وزو نسخہ گرفته از عکس دلبر۔

مدتی در دیار دکن گذرانید و همان جا به اجل طبعی درگذشت۔

رحمتہ اللہ علیہ۔ "صد حیف ز آصف خان" سنہ ۱۰۲۱ تاریخ است۔